

## در تاریخانه‌ی ایمان زشتی یا زیبایی دیده نمی‌شود

اگر پدیده‌ای در ذهن مردمی بزرگ شود اندک اندک آن پدیده در بینش آنها فرو می‌رود و بخشی از زمینه‌ی اندیشه‌ی آن مردم را دربرمی‌گیرد. پدیده‌ای که ذهن مردم را پر کند آنها را از خودشان تهی می‌کند، از خودی که در هوش انسان هستی یافته است. اندیشه و سوی دیدگاه آن مردم از درون این پدیده‌ی ذهنی می‌گذرد یعنی آن پدیده‌ی ذهنی جهان‌بینی این چنین مردمی را می‌سازد. آنها از خودشان بینشی ندارند که به جهان هستی بنگرند تا بتوانند خود پدیده‌ای را شناسایی و ارزشیابی کنند. پیمانه‌ی هوش یا به زبانی دیگر درون این مردم از ذهنیات برونی پر شده است و آنها یگانه فرمانروای خرد خود نیستند.

کسانی که خود را به چنین پدیده‌ای، که ذهن مردم را پر کرده است، می‌چسبانند برای آن مردم بزرگ جلوه می‌کنند. مردم این کسان چسبیده به آن پدیده را بزرگ می‌شمارند چون آن کسان را حاکم بر آن پدیده می‌پندارند. این کسان با دهل‌زدن، در ذهن تاریک شده‌ی مردم، خود را به جای ابر بارنده می‌فروشند. این دلالت آنچنان بر ذهن مردمی، که باران را از خروش ابر گمان می‌برند، می‌کوبند که آن مردم از آنها امید باران دارند.

پدیده‌ای که گنجایش ذهن مردم را پر کند به اندازه‌ی توانایی هوش آنها بزرگ است و کسی که در شناخت آن پدیده‌ی ذهنی ماهر باشد مهار جهان‌بینی آن مردم را در دست می‌گیرد. مانند دلالتان اسلام راستین که اسلام را بهتر از محمد حتا بهتر از الله می‌شناسند. این کسان در ذهن مسلمانان علامه به حساب می‌آیند چون همین اندک آگاهی بیشتر از گنجایش ذهن یک مسلمان است. همین کسان در بینش اندیشمندان جهان یاهوگو یا شارلاتان به شمار می‌روند، چون این ریزه آگاهی آنها پوسیده است، یاهوگویی هم در بینش اندیشمندان ارزش بررسی کردن را ندارد.

یک دهل‌زن اسلام راستین، دلال افکار گندیده‌ای است که، آنها را با وعده‌ی شیر و عسل به قیمت سدها سال پسماندگی مردم می‌فروشد، او حتا از شدت ناآگاهی خود را آگاه می‌پندارد.

کسی که پیشرفت انسان را در چند سال زندگی محمد می‌داند، چند میلیون سال تجربه و ده‌های هزارسال تاریخ فرهنگ انسان را نمی‌شناسد، همه‌ی دانش گذشته و آینده را در احکام قبیلایی اسلام می‌بیند و در قرآن می‌خواند، او نه تنها توانایی سنجش ارزش‌های اجتماعی را ندارد بلکه او نمی‌تواند نسبت 23 میلیون سال را بر 23 سال بفهمد. چنین دکانداری دروغ فروش و خردسوز است که در اجتماع ناآگاه ارجمند و در بینش خردمند تبهکار به شمار می‌آید. یاهوسرایان، چون از دانش بی‌بهره هستند، نادانی را در مردم پرورش می‌دهند تا یاهوگویی آنها بلندپایه جلوه کند.

بدین سان هم کسانی هستند که اندیشه و بینش بزرگواری را یاد می‌گیرند و از تراوش بینشی سخن می‌گویند که در درون خودشان آمیخته نشده است، شاید هم بتوان گفت که تا اندازه‌ای آن اندیشه را می‌شناسند، آنها پیرو، سرسپرده یا مرید آن اندیشمندان می‌شوند. از این نمونه می‌توان از دل‌باختگانی نامبرد که هواخواه بزرگانی مانند فردوسی، حافظ، مولوی یا هگل، کانت، مارکس هستند. از آن روی این کسان گفتار خود را با اندیشه‌ی این بزرگان می‌سازند که آن بزرگان برای برخی از مردم بت‌های ذهنی شده‌اند. این مریدان اندیشه‌ی آن بزرگوار را نمی‌شناسند بلکه خود را به آن سرشناس می‌چسبانند تا در میان دوستان آن کس بزرگ جلوه کنند. بیشترین دوستان آن این شخصیت‌ها هم اندیشه شناس نیستند بلکه بت پرستند و هرکس که بت آنها را ستایش کند از سوی آنها ستایش می‌شود.

بر این نمونه اگر کسی که بزرگیش بر گفتار فردوسی یا اندیشمندان دیگری بنا شده است، در جمعی که فردوسی یا آن اندیشمندان را نمی‌شناسند، بر زمین خواهد خورد. چون او بر بلند پایه‌ی فردوسی بلند می‌نماید او از خودش اندیشه‌ی پر ارزشی ندارد و بدون فردوسی دکانش خالی از خریداران است. (سخن از بزرگوار ویژه‌ای نیست ولی برای نمونه تنها از فردوسی نام می‌بریم). شایستگی فردوسی در پیوند با ارزش‌هایی که در شاهنامه هنرمندان گردآوری کرده است پدیدار می‌شود بزرگی او از سخنوری و بینش اوست. بنمایه‌های فرهنگی ایران که در لابلای داستان‌های شاهنامه گنجا شده‌اند، در خور ستایش و گرامی داشتن هستند، ارزش آنها در آن است که ایرانیان آنها را شناسایی و از کاربرد ارزش‌های آنها بهره‌گیری کنند و گرنه شاهنامه سروده‌هایی هنری هستند که کمتر کاربردی برای امروز ما خواهند داشت. اگر کسی به درستی و نادرستی‌های پدیده‌های فرهنگی که در شاهنامه نهفته شده‌اند آگاهی یابد، ارزش‌هایی را که او ستایش می‌کند در بینش خودش بیامی‌زد، دیگر او به فردوسی حتا به شاهنامه نیازی ندارد که خود را به آن بچسباند. ارزش شاهنامه در برانگیزندگی فرهنگی است که در لابلای آن گفتار نهفته شده است. خود فردوسی هم از آن ارزش‌ها برانگیخته شده است. او می‌تواند برانگیزنده‌ی توانایی باشد که کسی را برای خوداندیشی بیدار کند.

اگر ما امروز از داستان‌های شاهنامه همان اندازه برداشت کنیم که فردوسی برداشت داشته است باید گفت که ما در هزار

سال گذشته هیچ پیشرفتی نداشته‌ایم (از شوربختی پسرقت هم داشته‌ایم). کسی که خردمندانه افشردی ارزش‌های اندیشمندان را در خود بگوارد دیدگاه و بینش او با آن افشرد آمیخته می‌شود، خود او آمیخته‌ای از کانت، هگل، حافظ، فردوسی و دیگر شخصیت‌ها می‌شود بدون آنکه به آن بزرگان چسبیده باشد. کسی که نتواند ارزش‌های اندیشه‌ای را فراگیرد، دلال آن اندیشه می‌شود، اوست که بدون ساختن شخصیت ذهنی در مردم بی شخصیت و با ساختن شخصیت ذهنی در مردم بت‌تراشی نادان پرور است.

کسانی که بدون شناسایی، ارزش‌های گفتاری، گوینده‌ی آنرا ستایش می‌کنند مانند نمایندگان فروش کالای پرارزشی هستند که خریداران آنها را با سازنده‌ی آن کالا یکی می‌پندارد، برای این کسان هم تنها فروش کالا اهمیت دارد نه بهره‌گیری از آن کالا، البته رونق بازار این نمایندگان از ذهنیات مردم برمی‌خیزد نه از نیازهای آنها.

برای نمونه: زمانی دکان جن‌شناسان و جن‌گیران گرم است که در ذهن مردم جن وجود داشته باشد ولی جن‌گیر، با گرفتن مزد، جن را از تن آشفنگان دور می‌کند نه از ذهن آنها.

گاهی هم جامعه با پدیده‌ای برخورد دارد که ذهنی نیست ولی هستی آن پدیده را می‌توان تنها در زمان و مکان ویژه‌ای دید. مانند جنگ که گاهی خواسته و زمانی ناخواسته میان مردمانی شعلهور می‌شود. تا زمانی که پدیده‌ی جنگ می‌سوزاند، نیرو‌هایی که در گرداندن جنگ درگیر هستند، کسانی را به بزرگی و دلآوری ستایش یا به خردی و پستی نکوهش می‌کنند. اگر در میان آن مردمان پیمان دوستی برگزار شود، آتش جنگ هم خاموش و ارزندگی جنگ‌آوران هم اندک اندک کمرنگ و در پایان ناپدید می‌شود.

درست است پدیده‌های نامبرده بیشتر ذهنی هستند ولی بازتاب آنها در ژرفای زندگی مردمان ریشه می‌گذارد. هسته‌ی سخن ما این نیست که چه کسانی و چگونه خود را، از پیوند با یک پدیده‌ی ذهنی، بزرگ می‌کنند یا مردمی را می‌فریبند بلکه اشاره به ریشه‌ی کژروی و کژکرداری مردم است که در زمینه‌ی آن ذهنیات می‌رویند. البته مردم آزاد هستند که به کسی یا اندیشه‌ای ایمان بیاورند و خود را از رنج جویندگی و دانستن رها سازند ولی دنباله‌روی مرز روشنی ندارد که انسان بتواند چنین دست‌بندی را آزادی بشمارد. بیشترین شمار پیروان را آن پنداری دربر می‌گیرد که پیروانش بر دیگران حق برتری پیدا کنند (حق برتری یعنی واردکردن ستم بر دیگران).

پدیده‌های پنهانی‌ی درون انسان بسان نیاز، توانایی، خشم، دوستی و کینه‌توزی، که برانگیزنده و نیروی جنبندگی مردمان هستند، کارآیی خود را در تلاش برای زنده‌بودن نشان می‌دهند. جانبازی برای نگهداری جان دیگران از انگیزه‌های سرشت انسان نیست. این است که جنگ، کشتن و کشته شدن، که همیشه با ستمکاری، آشوب، ویرانی و ناآرامی همراه است در خواسته و نیازهای مادی مردم جای ندارد ولی حکمرانان، برای سرکوب زورمندان دیگر، نیاز به جنگ دارند و جنگ نیاز به جنگ‌افزار و انسانهای جنگنده دارد.

برای جنگ‌کردن باید کسانی پول جنگ‌افزارها را و کسانی جان خود را برای آرمانهای حکمرانها بپردازند. از این روی حکمرانان نیاز به پدیده‌ی ذهنی دارند که مردم را با آن همسو و هماهنگ کنند تا آنها بتوانند آمادگی جان باختن را در مردم ایجاد کنند. مذهب به ویژه مذهب‌های اسلامی از آسان‌ترین، ارزان‌ترین و پردوامترین پدیده‌هایی هستند که شکوه و ارجمندی انسان را پس از مرگ و عده می‌دهند و برای رسیدن به این ارجمندی راهی کوتاه‌تر از شهادت در راه الله نیست. این است حکومت‌های اسلامی بیشتر از جنگ‌افزار هسته‌ی به اسلام راستین فروشان نیاز دارند چون ملایان خوب می‌دانند که از پسماندگی احکام اسلامی مردم ناآگاه هم پراکنده خواهند شد. حکومت اسلامی، به دلایان اسلام راستین، دهل‌های پر هیاهویی می‌بخشد تا هم مردم را به باران رحمت الله امیدوار کند و هم پایه‌های پوسیده‌ی اسلام را استوار سازد. با بمب‌های هسته‌ای می‌توان مردمانی را ترساند یا آنها نابود ساخت ولی آگاهی در مردم را نمی‌توان با جنگ‌افزار نابود کرد. این اسلام فروشان هستند که خرد انسان را می‌خشکانند و نسل‌ها را به آلوده ساختن آیندگان می‌گمارند تا به اسلام عمر طولانی بدهند.

با همه‌ی کاربردی که اسلام در ساختن انسان جانباز و جان‌آزار دارد کمتر با معیارهای کشورهای زورمند هماهنگی پیدا می‌کند. چون در دین اسلام مفهوم کشور، ملت و ملیت شناخته نشده است. در شریعت اسلام دو گروه بزرگ از مردمان وجود دارند آنانکه مسلمانند و آنانکه مسلمان نیستند. مسلمانان با زهد و تقوا بر یکدیگر برتری پیدا می‌کنند. نامسلمانان یا به زور مسلمان می‌شوند یا در قانون شرع نجس هستند و انسان به شمار نمی‌آیند. خواسته‌ی کشورهای زورمند این است که مردم را با مرزهای سیاسی جدا کنند. البته کاربرد عقیده‌های گوناگون برای ساختن مرزهای سیاسی بسیار آسان است و برای رسیدن به این آرمان بیشتر از ذهنیات دیگر توانایی دارد. از شوربختی جنگ‌سازان مرزبندی سیاسی برای مردم امیرنشینان و شیخ نشینان خلیج فارس مانند کشورهای کویت، بحرین، عمان، دوبی، که همه مسلمان و عرب زبان و با پول نفت‌آورده سرخوش هستند بی‌درسر نیست. چون این مردم چندان انگیزه و احساسی، به جز خودپرستی، برای

ملت شدن را ندارند و از سوئی نفت که معبود پولسازان جهان است در گورهای این بیابانها آرمیده است.

این مردمان که تنها مفهوم قبیله را می‌شناختند و اکنون از پول بادآورده‌های برخوردارند هیچ آمادگی برای تجاوزکاری و کشتن مسلمانان عرب را ندارند به ویژه آنگاه که بیم جان باختن هم در آن کردار باشد. یکی از انگیزه‌های جهاد رسیدن به دارایی دگراندیشان است نه از دست دادن دارایی خود. البته ترساندن این مردم از هجوم دشمنانی بسان صدام حسین تنها چند سالی کارایی دارد و به بازار فروش جنگ‌افزار رونق می‌بخشد چون دشمنی که ذهنی نباشد روزی خواهد مرد. آفریدن پدیده‌ی ملیت در ذهن مردم چندان دشوار نیست ولی زمان درازی نیاز است تا مردمی ملت بشوند. یکی از ابزارهای ملت ساز زورآزمایی‌های ورزشی است که میان کشورها جریان دارد. ورزش که ماهیتی نیکو و پسندیده‌ای دارد، از سوی همه‌ی کشورها حتی مسلمانان، برای بوجود آوردن و برانگیختن چنین احساساتی به کار می‌رود. این است که از ورزش و ورزشکار بت‌هایی ستیزه‌جو و چسبیده به مرزهای سیاسی ساخته می‌شوند.

بخش دیگری که پیش از این از آنها نامبرده شد کسانی بودند که پیرو مکتب فکری یا مرید اندیشمندی هستند. این کسان شیفته و فریفته‌ی ارزش‌هایی می‌شوند که در آن مکتب یا اندیشه می‌بینند. چون آنها خودشان نمی‌توانند آن ارزش‌ها را بررسی و شناسایی کنند، از ناتوانی پیرو آن مکتب یا مرید آن اندیشمند می‌شوند. این کسان بر گرده‌ی کتابی، فلسفه‌ی، اندیشه‌ای حتماً دانشی سوار هستند و بدون آن مرکب لنگ و از پای افتاده‌اند.

پرسشی که پیش می‌آید این است که چه زبانی برای ما خواهد داشت که کسی با تکیه کردن بر فلسفه‌ی کانت، هگل، مارکس یا سخنوران ایرانی مانند فردوسی، مولوی، حافظ بزرگی پیدا کند. چه می‌شود که این کسان از فروش اندیشه‌ی دیگران سود ببرند؟

در جامعه‌ی ایران که اندک شماری اندیشمند پرورش می‌یابند دنباله روی اینگونه روشنفکران بسیار زیان‌بخش است. چون این کسان ارزش‌های اندیشه‌ی پیش‌روندگان را که نمی‌شناسند آنها گفتار معبود، مرشد یا پیشوای خود را می‌فروشند. بزرگی یک اندیشمند در ارزشمندی و نوآوری اندیشه‌ی اوست نه نام او که در ساختار ذهن مردمان جایگزین شده است. هر اندیشه‌ای که زمان بر آن بگذرد و با پدیده‌های نو آمیخته و پروده نشود دیگر نو نیست. زمانی گفتار و اندیشه‌ی این بزرگان پرارزش است که ما به ساختار ارزش آنها پی‌بریم و بتوانیم آنها در بینش خودمان بگواریم، بپرورانیم، دگرگون سازیم تا با زمان و مکان ما هماهنگ بشوند یعنی ما خودمان بر آن اندیشه‌ها فرمانروایی کنیم نه اینکه محکوم و فرمانبردار گفته‌ای ذهنی بشویم. ما ارزش یک گفته‌ی کانت یا حافظ را می‌شکافیم تا هسته‌ی آنرا در زمینه‌ی اندیشه‌ی خود بکاریم نه اینکه حقانیت یا شخصیت این پیش‌روندگان را ارزشیابی کنیم. اگر ما گهرهای اندیشه‌ای را شناسایی کنیم زیبایی یا زشتی آن شخصیت بر سیمای آن گهرها نگاشته نشده است. جامعه باید پیوسته بتواند از اندیشه‌های کهن باردار شود و اندیشمندانی تازه به تازه بزیاید نه اینکه حتماً از شناسایی اندیشه‌های کهنه هم درمانده باشد. زمانی گفتار کسانی چون مولوی یا حافظ ارزشمند است که از مردم ایران مولوی‌های و حافظ‌های امروز برخیزند و گرنه این کتابها تنها به درد موزه‌ی خرافات شناسان می‌خورند.

البته آگاهی‌های هر انسانی بیشتر بر بینش و اندیشه‌های پیش‌روندگان استوار است چون آگاهی و دانشی که انسان امروز از آن برخوردار است شیره‌ی جویندگی و پژوهش‌های هزاره‌هاست. پیشرفت یا پس‌ماندگی فرهنگی هر مردمی هم به بینش یا جهان‌بینی آن مردم بستگی دارد. ارزش‌های فرهنگی بر اساس بینش اندیشمندان سامان پیدا می‌کنند، پرورش می‌یابند یا سرکوب و آلوده می‌شوند. هر کس می‌تواند از بازسازی ارزش‌های فرهنگی که در اجتماع یافت می‌شوند بهره‌گیری کند و آنها را گسترش دهد یا دگرگون و درخشان سازد. ارزش‌های فرهنگی به کسی یا کسان ویژه‌ای نچسبیده‌اند آنها برآیند اندیشه‌هایی هستند که کسی آنها را بازگو یا بازنگری کرده است. هر آنگاه که ارزش گفتاری که در بینش ما نوسازی و آمیخته شد بخشی از دیدگاه خود ما می‌شود از آن پس گفتار آن سرشناس کهنه است چون ما هستیم که ارزش‌های نوینی برای آن گفتار آفریده‌ایم.

زبانی که این پیروان و مریدپروران بر مردم وارد می‌آورند این است که معبود یا پیشوای آنها شخصیتی ذهنی می‌شود و شخصیت‌های ذهنی ارزش روشن و پایداری ندارند. یعنی حافظ را می‌توان در ذهن مردم، مسلمان، سوسیالیست، کافر، مرتد، لسان‌الغیب کرد و از او تندیس‌های سنگ شده‌ای ساخت. بت‌هایی که ذهنیات مردم را بسازند جایگزین آرمان‌های آن مردم می‌شوند. به زبانی کوتاه آرمان‌های چنین مردمی پیشاپیش به گور سپرده شده‌اند.

می‌بینیم که برآینده این بیگانگی با ارزش‌های فرهنگی این است که حکومت اسلامی پیوسته ارزش درون واژه‌ها را دور می‌ریزد و به مردم پوسته‌ی آن ارزش‌ها را با مفهوم‌های پوچ و گندیده می‌فروشد و کمتر روشنفکری این فریبکاری‌ها را شناسایی و آشکار می‌کند. اگر مردم مفهوم واژه‌های پرارزشی به سان جمهوری، مردم‌سالاری، آزادی، برابری، دادگری، مهرورزی، مردم‌شاهی و حقوق بشر را می‌شناختند حکومت اسلامی نمی‌توانست به روشنفکران آن مردم

احکام اسلامی را در درون همین واژه‌ها جاسازی کند و به هواخواهان آنها بفروشد. از این نمونه می‌توان کسانی را شمرد که نه مفهوم انتخابات و نه پدیده‌ی آزادی را می‌شناسند ولی، خواستار انتخابات آزاد هستند، آنها نمی‌توانند به آسانی تفاوت ولایت فقیه و برگزیدگان مردم آزاد را درک کنند. این کسان نمی‌دانند کسی که ایمان به اسلام دارد پیرو رسول الله است او آزاد نیست که بتواند آزاد انتخاب کند. چون این کسان خوداندیش نیستند، خودشان هم پیرو اندیشه‌ی مرشدی هستند، می‌پندارند که خود نیز آزادانه فرمانبردار رهبری شده‌اند، با همین گمان هم می‌پذیرند که یک مسلمان آزادانه خواستار بندگی عمامه داران الله شده است.

شاید بتوان گفت که مردم تصور درستی از نور، تاریکی، آزادی، علم و جهل در ذهن خود ساخته‌اند. شیادان از این تصورها بهره می‌گیرند و در تاریکی فرو رفتن را "نور ایمان"، دگراندیشی را "ظلمت کفر"، سرسپردن به بندگی الله را "آزادی روح"، خواندن خرافات را "علم الادیان" و شک به خرافات را "جهالت" نام می‌گذارند. مردمی که تنها با پوسته‌ی ارزش‌ها آشنا و از هسته‌ی درون آنها بی‌خبر باشند آن مردم در بازار دروغ گم می‌شوند و در این تاریکخانه کسی نمی‌تواند زیبایی یا زشتی، راستی یا کژی، بلندی یا پستی را ارزشیابی کند.

روشن‌اندیشان هر جامعه نیروی پیش‌رونده و راه‌گشای اجتماع هستند و از سویی هم هر اجتماعی روشن‌اندیشان خود را از درون زهدان خودش می‌آفریند. یعنی روشن‌اندیش در اجتماعی زاییده می‌شود که اندیشه‌ی آن جامعه آزاد باشد و روشن‌اندیش آن اجتماع هم می‌تواند زمینه‌ی اندیشیدن آزاد را بارور سازد. اشاره به آن است که در اجتماع اسلامی، که اندیشیدن تنها در تاریکخانه‌ی اسلام آزاد است و اندیشیدن آزاد جرم شناخته می‌شود، کمتر زمینه‌ای وجود دارد که آزادی‌اندیشه در این مردم جوانه بزند پس نیروی پیش‌رونده‌ی فرهنگی در جامعه‌ی اسلامی توان روییدن را ندارد.

مردو آناهید

[MarduAnahid@yahoo.de](mailto:MarduAnahid@yahoo.de)

دریافت بازتاب از دیدگاه خوانندگان: